



822

برگرفته از "بایگانی مطبوعات ایران" <http://irpress.org>

به نقل از "کتاب جمعه ، سال اول ، شماره ۱۷"



# کتابخانه

سال اول  
۱۵ آذرماه ۱۳۵۸

قصه	طرح و عکس
● اتسانی زاده می‌شود ● ماکسیم گورکی ۱۷.....	● طرحی از داریوش رادپور ● طرحی از می‌هاسکو ● کارپنگاتوری از سعید درمبخش ۲..... ۵۱..... ۸۳.....
شعر	معالقات و مقالات
● ناعشق ● نعمت میرزازاده (م. آزرم) ● سرودهای کار پرت وارد، بیل ایرون، پارینتیا گوردون ● احمد کریمی حنکاف ۳۰..... ۳۳.....	● بهران در ادبیات و هنر ● عباس سماکان ● گزارشی از سمینار بررسی مسائل کشاورزی ● م. شفیق ● کردستان در گذری شتاب‌آلود... ● نادر هدی ● پولیساز پور، در راه استقلال ● سولماز دبیری ● فرمانروایی سرمایه و پیدایش دموکراسی ● گوران ترپورن ● آزاده ● شرکت‌های چندملیتی... (۲۱) ● والتر گولدشتاین ● میرزا زندی ● گریسنگی ● فرانس مورلاپه و ژوزف کولینز ● سوری چوپان ● شکنجه و کشتنار لیبلسازان در آمریکای ● لاتین ● پیتز بیسکاند ● ابراهیم علوی طباطبائی ● داستایوسکی و یادداشت‌هایش ● فطره فطره ۴..... ۳۷..... ۵۲..... ۶۹..... ۸۲..... ۱۰۲..... ۱۲۰..... ۱۳۶..... ۱۵۰.....
پرس و مطبوعات	
● طرح مایوق محرمانه آمریکا ۱۲۶.....	
کتاب‌های تازه	
۱۴۴.....	
درپای خوانندگان	
۱۵۶.....	
باخوانندگان	
۱۵۹.....	

## داستایوسکی و یادداشت‌هایش

فیودرو داستایوسکی (۱۸۸۱-۱۸۲۱) نویسنده مشهور روس پرنیوغ‌ترین متخصص باطن انسان بود. او در زمان جوانی در نهضت انقلابی شرکت کرده و بعد از بازداشت و محکوم شدن به اعدام تیرنه گردید و به تبعیدگاه فرستاده شد. اقامت داستایوسکی در تبعیدگاه افکار سابق او را در هم ریخت و داستایوسکی در مواضع ارتجاعی سلطنت‌طلبان قرار گرفت. به همین جهت در بسیاری از رمان‌های او دعوت به سازش و اطاعت می‌شود.

داستایوسکی در تمام دوره نویسندگیش، دائماً مشغول یادداشت برداشتن بود. البته نه دقیقاً به رسم و راه نویسندگان حرفه‌ای. و همین یادداشت‌ها، بعدها، زمینه‌ای فراهم آورده بود برای طرح دیدگاه‌های فلسفی، اجتماعی، و ادبی این روح بزرگ "خصلت روسی".

نیروی الهام، حالت‌های روحی، و توانایی ذهنی عجیب داستایوسکی را از متن همین یادداشت‌ها هم درک می‌توان کرد. آن بخش از یادداشت‌های پراکنده داستایوسکی - در رابطه با زمان‌های «جنایت و مکافات»، «ابله» و «برادران کارامازوف» - سال‌ها پیش در مجموعه «میراث ادبی روس» منتشر شده بود.

اما بخشی از این گنجینه بی‌همتا که مدت‌ها ناخوانده مانده بود سرانجام پس از شکستن «قُرُق» انتشار نوشته‌های «خطرناک» داستایوسکی - به سال ۱۹۵۷ در همان مجموعه «میراث ادبی» (جلد ۸۳) توسط انتشارات «ناتوکا» (شوروی) منتشر شد.

داستایوسکی در یادداشت برداشتن به هیچ نظم و قاعده‌ئی اعتقد نداشت؛ یکی از دفترهای یادداشت‌های جورواجور دم دستش را همین طوری برمی‌داشت و نکته‌ها، اندیشه‌ها، طرح‌های تازه، و گرت‌بردارهای خود را از حوادث به‌طور قلم‌انداز در صفحه‌ئی یادداشت می‌کرد. اما در همین بی‌نظمی هم، به قول نیما، چنان نظمی بود که خود داستایوسکی برای تهیه یک مقاله به سرعت یادداشت‌های مربوط به آن را از اینجا و آنجا بیرون می‌کشید و جمع و جورشان می‌کرد.

"سیمای این جهان برای من بسیار ناخوشایند است" این جمله که تصویری روشن از دیدگاه داستایوسکی دربارهٔ دنیای معاصرش به دست می‌دهد - و ضمن مقاله‌ئی که طی سال‌های هفتاد و نوزدهم آمده است - بارها در یادداشت‌هایش تکرار شده .

با این که داستایوسکی به شدت با دگرگونی‌های انقلابی مخالفت می‌ورزید، همیشه لبهٔ تیز انتقادش متوجه محافظه‌کاری و جامعهٔ "سرف"<sup>۱</sup> داران بود. به سال ۱۸۷۴ بر مقالهٔ یکی از نظریه‌پردازان نامی آن زمان - روستیسلاو فادیف - ردیه‌ئی نوشت که گواهی است بر دل‌بستگی عمیق روحی او به آرمان‌های انقلابی دورهٔ جوانیش - آرمان‌هایی که به تبعیدگاه‌های سیبری‌اش کشاند، و باعث شد که پیش از آن، پای چوبهٔ اعدام، مرگ رودرو را تجربه کند .

داستایوسکی هنرها و ادبیات توده (فولکور) را بسیار ارج می‌گذاشت و همیشه چشم به راه پوشکین‌های دیگری بود که از میان توده ظهور کنند .

داستایوسکی مدام به ریشخند جهان‌بینی شکاکانهٔ آن روس‌هایی مشغول بود که یکی از نمونه‌های به یاد ماندنی‌شان «پوتوگین» - از چهره‌های رمان "دود" اثر تورگنیف - است. «آکساندر سوورین» - ناشر و داستان‌نویس روس که با نام مستعار «بیگانه» چیز می‌نوشت یک دم از طعنه‌های جانانهٔ داستایوسکی در امان نماند .

\*\*\*

یادداشت‌های داستایوسکی حاوی نکته‌های دقیق و برجسته‌ئی از جهان‌بینی و نظریات اوست دربارهٔ وظیفهٔ انسانی هنر، و بخصوص بیان‌کنندهٔ برخورد انتقادی اوست با «ناتورالیسم»، و آن «رتالیسمی» که صرفاً زندگی روزانه را تصویر می‌کند و هیچ برداشت و حتی حسّی از جهان‌بینی تاریخی ندارد .

در زیر پاره‌ئی از یادداشت‌های او می‌آید :

- شاعری جذبه و شور می‌خواهد. به **آرمان شخص تو** نیاز است، و البته انگشتی خطابگر باید، به التهاب و شور. بیان واقع‌گرایانه و سطحی زندگی، در شعر، به کلی بی‌ارزش، و حتی از آن بدتر، یاوه و بیهوده است .
- چنین «شاعر»ی به ممت نمی‌آرزد. یک چشم معمولی، منتها اندکی دقیق، خیلی بهتر از چنین **هنرمندی** می‌تواند چیزهای زندگی روزانه را ببیند و حس کند .
- آدم اگر ایمان ندارد دست کم باید چیزی داشته باشد که لحظه‌ئی هم که شده جان‌شین ایمانش شود. **دیدرو** و **ولتر** را به یاد آرید و دوران‌شان را و ایمان‌شان را... وه که در عین بی‌ایمانی چه ایمان پرشوری داشتند !
- در کشور ما هیچ کس به هیچ چیز اعتقادی ندارد. ما، در کشورمان تنها یک "لوح ساده" داریم. راستی چرا به یک خرس عظیم‌الجثه عقیده نوزیم؟ - خنده‌تان گرفت؟ - چیزی که می‌خواستم بگویم این است: عقیده به هر آرمان بزرگ .
- هیچ و هرگز شگفت‌زده نشدن، البته که نشانهٔ بلاهت است نه خردمندی .
- همیشه به نظر می‌آید که در کشور ما **نمدن** یعنی **آداب**، و اگر به ملاحظهٔ رعایت آداب نبود همهٔ کسانی که در جشن‌ها شرکت می‌کنند به قصد کشت به‌جان هم می‌افتادند. چرا که در ما انگیزهٔ درونی حرمت گذاشتن به وجود انسانی دیگران مرده است .
- این که مردم در فهم طنز و استعاره و هزل درمی‌مانند و هر روز هم خنگ‌تر می‌شوند، نشانهٔ بسیار بدی است: نشانهٔ انحطاط فرهنگ است و خرد. نشانهٔ بلاهت کامل است .
- کردارتان چنان باشد که انگار می‌خواهید صد سالی زندگی کنید. اما نیایش چنان کنید که گوئی هم‌اکنون در حال مرگید .
- نسلی که روزی جای شما را می‌گیرد در حال رشد است و این جریان ناگزیر روزی پیش می‌آید. این نسل هنوز سال آخر مدرسه را می‌گذراند اما سرانجام بزرگ می‌شود و به موقع سرمی‌رسد، و آن وقت است که کم‌ترین اثری از شما برجا نخواهد ماند .
- کسی که آشکارا با افراد ناجور (دزد و جانی و...) همدردی می‌کند بیشتر وقت‌ها فاقد ظرفیت همدردی با قربانی‌ها است. من که نمی‌توانم قبول کنم آن‌هایی که آدم می‌کشند دست خودشان نیست و فشار محیط وادارشان می‌کند. در واقع ما از چند مورد بسیار نادر یک قانون کلی می‌سازیم !
- مردم، اغلب، قراردادها و آداب معینی را تبلیغ می‌کنند، بی‌این که خودشان به آن‌ها اعتقادی داشته باشند. فقط فکر می‌کنند که این قراردادها به‌نان و نوائی می‌رسانندشان: یک دست لباس رسمی، یک مقام عالی اجتماعی، و از همهٔ این‌ها مهم‌تر: "آل و آجیل" !

- آقای **اسرافگر** می‌گوید: "اندوه اصیل را نمی‌توان با مبتذلات هشت من یک قازی که وقت فراغت به‌ذهن آدم می‌رسد بیان کرد، و بزرگداشت آدم‌ها یا خطابه‌هایی که معمولاً سرقبر بزرگان می‌کنند اصلاً غیرممکن است."
- شگفتا که چه حرف قلمبه‌بی‌بو و خاصیتی! می‌دانید، آقای **اسرافگر**، اندوه اصیل تقریباً همیشه با مبتذل‌ترین جمله‌ها و آداب بیان می‌شود، و مردم از خطابه‌های غزای سر قبر خیلی هم خوش‌شان می‌آید... معرفت شما هنوز به این پایه نرسیده، جناب **اسرافگر**!
- ما به‌حسّی عمیق‌تر و عاطفه‌ئی بیش‌تر نیاز داریم، اما از نوع واقعیش و نه تنها در عالم ادبیات .
- من فکر می‌کنم که کار ادبیات دوره‌ ما تمام است. پیشگوهای ادبی و خیال‌باف‌های مدینه فاضله چیزی برای گفتن ندارند و هیچ استعداد خلاقه‌ئی هم در کارشان نیست .
- اگر کسی برایتان چیزهای جدّی نوشت که درکش نمی‌کند و از نوشته‌ هنرمندانه هم بهره‌ئی نمی‌برید، پس دلخواه شما نوشته‌ئی است بی‌مایه همراه با ادا اصول. زیرا اندیشه یا طرحی که هنرمندانه ساخته و پرداخته شود خیلی هم مشخص، روشن، و قابل فهم است. گیرم توده مسلماً همه چیزهائی را که روشن و قابل فهم است به‌هیچ نمی‌گیرد!
- اما نوشته‌هائی هم هست که مبهم می‌نمایند و پیچ و خم‌هائی هم دارند. این، کاملاً موضوعی دیگر است. اگر آن‌ها را به‌دلیل عمقی که دارند درک نمی‌کنیم، کوتاهی از ماست. (خوب دقت کنید: **بی‌بی‌پیک** از **پوشکین**، این اوج کمال هنری، و **داستان‌های ففاز** نوشته **مارلینسکی**، تقریباً هم‌زمان منتشر شدند. اما در آن روزگار کمتر کسی عظمت اثر بزرگ **پوشکین** را دریافت کرد؛ اکثریت، بی‌برو برگرد رفتند سراغ کتاب **مارلینسکی**!).
- زیبایی خدایان و آرمان‌ها برهنه جلوه‌گر می‌شود، اما هر کس و هر چیزی که نه خداست و نه آرمان چنین ظرفیتی ندارد. برای مردم عادی و متوسط حال، زیبایی امری نسبی است. عاطفه تنها در برخورد با زیبایی متعالی است که به‌کمالی می‌رسد .
- همین چند روز پیش بود که **بوبری‌کین**<sup>۲</sup> ضمن سخنرانیش درباره **آستروفسکی** گفت که ما نمی‌توانیم نمایشنامه تاریخی داشته باشیم، چرا که ما اصلاً شخصیت نمونه نداریم (سخنرانی‌های این آدم یاوه و بی‌مایه است. فی‌المثل می‌گوید نمایشنامه‌نویس باید به‌تاریخ وفادار باشد، و بلافاصله هم دست به‌کار نمونه آوردن می‌شود و از خودش نقل قول می‌کند که **شکسپیر** نه به‌تاریخ، بلکه به **واقعیت تاریخی** وفادار بود). وفاداری به‌واقعیت شاعرانه در انتقال واقعیت‌های تاریخی سرزمین ما چنان ظرفیتی دارد که با وفاداری مطلق به‌تاریخ هیچ قابل قیاس نیست .
- تفاوت شیطان و انسان در چیست؟ در اثر **گونه**، وقتی **فاوست** از **مفیسرفه‌لیس** می‌پرسد: «تو که‌ئی؟» پاسخ می‌شنود: «بخشی از آن نیرو که می‌تواند همیشه سبب‌ساز تباهی باشد و با این همه آفریننده نیکی است». دریغ! انسان می‌تواند کاملاً به‌رغم خویش پاسخ دهد: "منم آن نیرو که جاودانه خواهان و مشتاق و آرزومند نیکی است و با این همه تنها تباهی می‌ورزد."
- خیلی‌ها در کار نوشتن، نوعی اطناب و درازنفسی فضل‌فروشانه را به‌عنوان سبک ادبی جا می‌زنند. من هر آنچه را که صلاح مردم است رُک و راست مطرح می‌کنم؛ در روزگار گذشته، چیزهائی را که اهل قلم می‌نوشتند، دست کم می‌شد خواند - مثلاً کارهای **پلینسکی** - اما این روزها به‌اندازه یک گاری مملو از کاه چیز می‌نویسند تا یک جو فکر بسیار ناچیز را بیان کنند!
- **رنالیست‌ها** اشتباه می‌کنند. چرا که انسان تنها در آینده یک کلّ پیوسته خواهد بود، و هرگز نمی‌توان او را تا بدین سطح که اکنون هست تنزّل داد .

## طرح‌های داستانیوسکی

- در حواشی دفترهای یادداشت داستانیوسکی، کنار گرت‌ها و زمینه‌سازی‌های داستانی‌ش که باید صفت «سریعاً دگرگون‌شونده» را نیز بدان‌ها داد، طرح‌هائی از چهره‌ها را هم نقاشی کرده است .
- او پرداختن به‌ظواهر اشخاص داستان را، در پیشبرد اثر، امری بنیادی می‌شمرد و می‌گفت به‌جزئیات چهره و اندام اشخاص داستان که پرداختی، نفسانیات و خلق و خوی آنان را نیز مشخص کرده‌ئی. - بدین جهت بود که نخست بادقت تمام به‌ایضاح نفسانیات شخصیت داستانش می‌پرداخت و آن گاه چهره او را در کنار یادداشت‌های خود نقاشی می‌کرد. گاهی نیز ابتدا در صفحه‌ئی سفید از دفتر یادداشتش طرح یا طرح‌هائی می‌کشید و پس از آن به‌وصف خلیات صاحب طرح می‌پرداخت. اما غالباً این هر دو کار را با هم و یکجا انجام می‌داد به‌طوری که مکمل یکدیگر می‌شدند .
- داستانیوسکی جز در یکی دو جای دفاتر یادداشت خو به‌منظره‌سازی نپرداخته است. همیشه چهره‌هائی می‌کشید زمخت و خشن، به‌سبک **گوتیک**، که منعکس‌کننده اندیشه اوست در باب نقشی که گرایش‌های مسیحی در سرشت و سرنوشت انسان بازی کرده است؛ یعنی موضوعی که مشغله ذهنی سال‌های سال او بود .

طرح‌های داستایوسکی، به‌رحال، جزئی از کار نویسندگی اوست: طرح‌های خشن مربوط به‌رمان‌های چون **جن‌زدگان** و **جنایت و مکافات**، در واقع زمینه‌ئی بوده است برای پرداخت شخصیت‌های غریب این رمان‌ها .

داستایوسکی در **یادداشت‌های یک نویسنده** می‌نویسد: "وقتی در خیابان‌های **سن پترزبورگ** پرسه می‌زدم خوش داشتم در چهره مردم رهگذر به‌دقت نگاه کنم. به‌این قصد که حدس بزنم چه جور آدم‌هائی هستند، چه طور زندگی می‌کنند و کارشان چیست و حتی در این لحظه به‌چه فکر می‌کنند."

و این خود یکی از راز و رمزهای دقت غریب داستایوسکی است در پرداخت بیرونی و درونی اشخاص **کارامازوف‌ها** و **جن‌زدگان** .

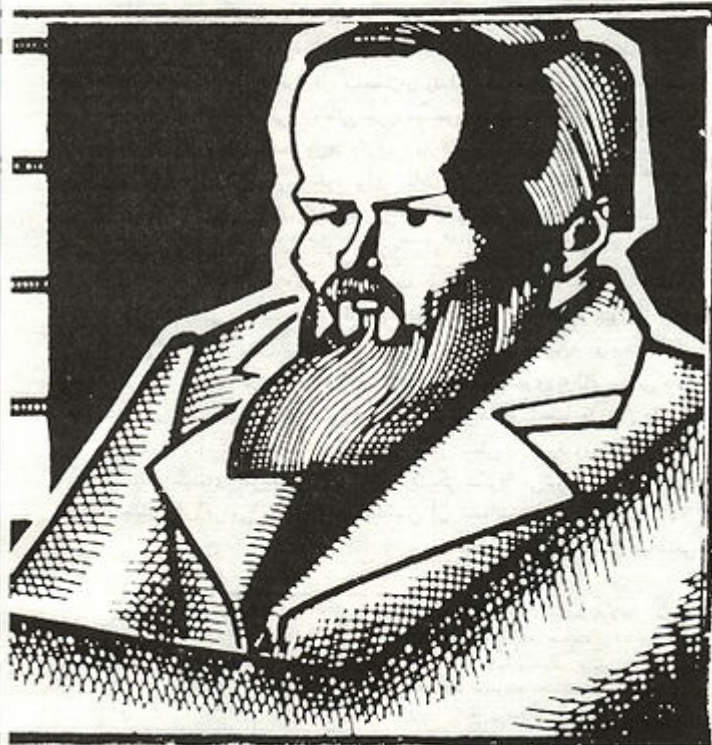
طرح‌های داستایوسکی با آن خشونت و برهنگی و زمختی‌شان بیانگر تلاش نویسنده است برای کاویدن زوایای تاریک و ژرف روح آدمی و جوهر جان او، و پناه و بی‌پناهییش ...

## پاورقی‌ها

1. **سرف**، دهقان وابسته به‌زمین بود که به‌عنوان یکی از ابزار تولید وابسته به‌ملک در خرید و فروش املاک زراعتی مورد معامله قرار می‌گرفت. رمان **نفوس مرده** اثر **گوگول** سرگذشت دردناک همین **سرف‌ها** است .
2. Pyotr Boborykin <sup>▲</sup> (۱۸۳۶-۱۹۲۱) نویسنده روسی، مؤلف کتب سه‌گانه معروف **تجار** و **کی‌تی گوراد** و **گذر از کوهستان** که در تمام آن‌ها به‌توصیف اتفاقات و موضوعات روزمره می‌پردازد



فیودور داستایوسکی  
(۱۸۲۱-۱۸۸۱) نویسنده مشهور روس  
پرنیوخ‌ترین منتخض باطن انسان بود. او در  
زمان جوانی در نهضت انقلابی شرکت کرده و  
بعد از بازداشت و محکوم شدن به اعدام نبرته  
گردید و به تبعیدگاه فرستاده شد. اقامت  
داستایوسکی در تبعیدگاه افکار سابق او را در  
هم ریخت و داستایوسکی در مواضع ارتجاعی  
سلطنت‌طلبان قرار گرفت. به همین جهت در  
بسیاری از رمان‌های او دعوت به سازش و  
اطاعت می‌شود.



# داستانایوسکی

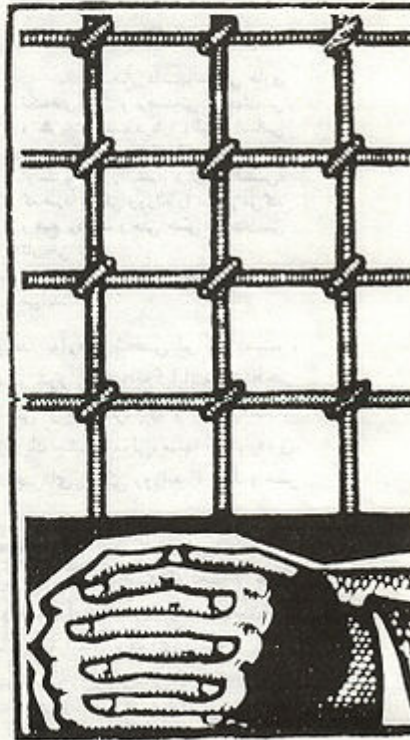
## و یادداشت‌هایش

داستانایوسکی در تمام دوره نویسندگی، دائماً مشغول یادداشت برداشتن بود. البته نه دقیقاً به رسم و راه نویسنده‌های حرفه‌ای. و همین یادداشت‌ها، بعدها، زمینه‌ی فراهم آوردن بود برای طرح دیدگاه‌های فلسفی، اجتماعی، و ادبی این روح بزرگ «صلت روس».

نیروی الهام، حالت‌های روحی، و توانایی ذهنی عجیب داستانایوسکی را از متن همین یادداشت‌ها هم درک می‌توان کرد. آن بخش از یادداشت‌های پراکنده داستانایوسکی - در رابطه با رمان‌های «جنایت و مکافات»، «ابله» و «سیرادران کارامازوف» - سال‌ها پیش در مجموعه «میراث ادبی روس» منتشر شده بود.

اما بخشی از این گنجینه بی‌هنگام که مدت‌ها ناخوانده مانده بود سرانجام پس از شکست «فسوق» انتشار نوشته‌های «خطرناک» داستانایوسکی - به سال ۱۹۷۵ در همان مجموعه «میراث ادبی» (جلد ۸۳) توسط انتشارات «ناستوگاه» (شوروی) منتشر شد.

داستانایوسکی در یادداشت برداشتن به هیچ نظم و قاعده‌ی اعتقادی نداشت: یکی از دفترهای یادداشت‌های جورواجور دم دستش را همین طوری برمی‌داشت و نکته‌ها، اندیشه‌ها، طرح‌های تازه، و گزیده‌بردارهای خود را از حوادث به‌طور قلم‌انداز در صفحه‌ی یادداشت می‌کرد. اما در همین بی‌نظمی هم، به‌قول نیما، چنان ۱۳۷



نظمی بود که خود داستایوسکی برای تهیه یک مقاله به سرعت یادداشت‌های مربوط به آن را از اینجا و آنجا بیرون می‌کشید و

جمع و جورشان می‌کرد.

«سیمای این جهان برای من پستیمار ناخوشایند است» این جمله که تصویری روشن از دیدگاه داستایوسکی دربارهٔ دنیای معاصرش به دست می‌دهد - و ضمن مقاله‌ای که طی سال‌های هفتاد و قرن نوزدهم آمده است - بارها در یادداشت‌هایش تکرار شده.

با این که داستایوسکی به شدت با دگرگونی‌های انقلابی مخالفت می‌ورزید.

همیشه لبه تیز انتقاداتش متوجه

مخالفه‌کاری و جامعه «سرف»<sup>۱</sup> داران

بود. به سال ۱۸۷۴ بر مقالهٔ یکی از

نظرپردازان نامی آن زمان - روستیسلاو

فادیف - رده‌بندی نوشت که گواهی است بر

دلیستگی عمیق روحی او به آرمان‌های

انقلابی دورهٔ جوانیش - آرمان‌هایی که

به تبعیدگاه‌های سیریه‌اش گشاده‌یافت

شد که پیش از آن، پای چوبهٔ اعدام، مرگ

رودرو را تجربه کند.

داستایوسکی هنرها و ادبیات توده

(فولکلور) را بسیار ارج می‌گذاشت و همیشه چشم به راه پوشکین‌های دهگری بود که از میان توده ظهور کنند.

داستایوسکی مدام به‌ریشخند

جهان‌بینی شکاکانهٔ آن روس‌هایی مشغول

بود که یکی از نمونه‌های به‌یاد ماندنی‌شان

«پوتوگین» - از چهره‌های رمان «دوده اثر

تورگنیف - است. «آلکساندر سوورین» -

ناشر و داستان‌نویس روس که با نام

مستعار «بیگانه» چیز می‌نوشت یک دم از

طلعه‌های جانانهٔ داستایوسکی در آسان

نماید.

\*\*\*

یادداشت‌های داستایوسکی حاوی

نکته‌های دقیق و برجسته‌ای از جهان‌بینی

و نظریات اوست دربارهٔ وظیفهٔ انسانی

هنر، و بخصوص بیان‌کنندهٔ برخورد انتقادی

اوست با «ناتورالیسم»، و آن «رتالیسی»

که صرفاً زندگی روزانه را تصویر می‌کند

و هیچ برداشت و حتی حسّی از جهان‌بینی

تاریخی ندارد.

در زیر پاره‌ای از یادداشت‌های او

می‌آید:

• شاعری جذبه و شور می‌خواهد. به آرمان شخص تو نیاز است، و

البته انگشتی خطایگر باید، به التهاب و شور. بیان واقع‌گرایانه و سطحی

زندگی، در شعر، به کلی بی‌ارزش، و حتی از آن بدتر، باوه و بیبوده است.

چنین «شاعر»ی به‌مفت نمی‌ارزد. یک چشم معمولی، منتها اندکی دقیق،

خیلی بهتر از چنین هنرمندی می‌تواند چیزهای زندگی روزانه را ببیند و حس

کند.

\*\*\*

• آدم اگر ایمان ندارد دست کم باید چیزی داشته باشد که لحظه‌ای هم که

شده جانشین ایمانش شود. دیدرو و ولتر را به‌یاد آرید و دوران‌شان را و

ایمان‌شان را... وه که در عین بی‌ایمانی چه ایمان پرشوری داشتند!

۱. سرف، دهقان وابسته به زمین بود که به‌عنوان یکی از ابزار تولید وابسته به‌ملک در خرید و

فروش املاک زراعتی مورد معامله قرار می‌گرفت. رمان نفوس مرده اثر گوگول سرگذشت دره‌ناک

همین سرف‌ها است.



در کشور ما هیچ کس به هیچ چیز اعتقادی ندارد. ما، در کشورمان تنها يك «لوح ساده» داریم. راستی چرا به يك خرس عظیم الجثه عقیده نوزیم؟ - خنده‌تان گرفت؟ - چیزی که می‌خواستیم بگوییم این است: عقیده بهر آرمان بزرگ.

\*\*\*

• هیچ و هرگز شگفت‌زده نشدن، البته که نشانه بلاهت است نه خرده‌مندی.

\*\*\*

• همیشه به‌منظرم می‌آید که در کشور ما تمدن یعنی آداب، و اگر به‌ملاحظه رعایت آداب نبود همه کسانی که در جشن‌ها شرکت می‌کنند به‌مقصد کشت به‌جان هم می‌افتادند. چرا که در ما انگیزه درونی حرمت گذاشتن به‌وجود انسانی دیگران مرده است.

\*\*\*

• این که مردم در فهم طنز و استعاره و هزل درمی‌مانند و هر روز هم خنگ‌تر می‌شوند، نشانه بسیار بدی است: نشانه انحطاط فرهنگ است و خرد. نشانه بلاهت کامل است.

\*\*\*

• کورداوتان چنان باشد که انگار می‌خواهید صد سالی زندگی کنید. اما نیایش چنان کنید که گویی هم‌اکنون در حال مرگید.

•

• نسلی که روزی جای شما را می‌گیرد در حال رشد است و این جریان ناگزیر روزی پیش می‌آید. این نسل هنوز سال آخر مدرسه را می‌گذراند اما سرانجام بزرگ می‌شود و به‌موقع سر می‌رسد، و آن وقت است که کم‌ترین اثری از شما برجا نخواهد ماند.

\*\*\*

• کسی که آشکارا یا افراد ناچور (دزد و چانی و...) هم‌دردی می‌کند بیش‌تر وقت‌ها فاقد ظرفیت هم‌دردی با قربانی‌ها است. من که نمی‌توانم قبول کنم آن‌هایی که آدم می‌کشند دست خودشان نیست و فشار محیط و ادارشان می‌کند. در واقع ما از چند مورد بسیار نادر يك قانون کلی می‌سازیم!

\*\*\*

• مردم، اغلب، قراردادهای و آداب معینی را تبلیغ می‌کنند، بی‌این که خودشان به‌آنها اعتقادی داشته باشند. فقط فکر می‌کنند که این قراردادها به‌نانه و

توانی می‌رساندشان: يك دست لباس رسمی، يك مقام عالی اجتماعی، و از همه این‌ها مهم‌تر: «آل و آجیل»!

\*\*\*

• آقای اسرافگر می‌گوید: «اندوه اصیل را نمی‌توان با مبتذلات هشت من يك قازی که وقت فراغت به‌ذهن آدم می‌رسد بیان کرد، و بزرگداشت آدم‌ها با خطابه‌هایی که معمولاً سرفه‌بر بزرگان می‌کنند اصلاً غیرممکن است.»  
شگفتا که چه حرف قلمبه‌بی‌بو و خاصیتی! می‌دانید، آقای اسرافگر، اندوه اصیل تقریباً همیشه با مبتذل‌ترین جمله‌ها و آداب بیان می‌شود، و مردم از خطابه‌های غرآی سرفه‌بر خیلی هم خوش‌شان می‌آید... معرفت شما هنوز به این پایه نرسیده، جناب اسرافگر!

\*\*\*

• ما به‌حسّی عمیق‌تر و عاطفه‌نی بیش‌تر نیاز داریم، امّا از نوع واقعیش و نه تنها در عالم ادبیات.

\*\*\*

• من فکر می‌کنم که کار ادبیات دوره ما تمام است. پیشگوه‌ای ادبی و خیال‌باف‌های مدینه فاضله چیزی برای گفتن ندارند و هیچ استعداد خلاقه‌نی هم در کارشان نیست.

\*\*\*

• اگر کسی برایتان چیزهای جدی نوشت که درکش نمی‌کنید و از نوشته هنرمندانه هم بهره‌نی نمی‌برید، پس دلخواه شما نوشته‌نی است بی‌مایه همراه با ادا و اصول. زیرا اندیشه یا طرحی که هنرمندانه ساخته و پرداخته شود خیلی هم مشخص، روشن، و قابل فهم است. گیرم توده مسلماً همه چیزهایی را که روشن و قابل فهم است به‌هیچ نمی‌گیرد!

امّا نوشته‌هایی هم هست که مبهم می‌نمایند و بیج و خم‌هایی هم دارند، این، کاملاً موضوعی دیگر است. اگر آن‌ها را به‌دلیل عمقی که دارند درک نمی‌کنیم، کوتاهی از ماست. (خوب دقت کنید: بی‌بی‌پیک از پوشکین، این اوج کمال هنری، و داستان‌های ففقاژ نوشته مارلینسکی، تقریباً هم‌زمان منتشر شدند. امّا در آن روزگار کم‌تر کسی عظمت اثر بزرگ پوشکین را دریافت؛ اکثریت، بی‌برو برگرد رفتند سراغ کتاب مارلینسکی!).

\*\*\*

• زیبایی خدایان و آرمان‌ها برهنه جلوه‌گر می‌شود، امّا هرکس و هر چیزی

که نه خداست و نه آرمان چنین ظرفیتی ندارد. برای مردم عادی و متوسط حال، زیبایی امری نسبی است. عاطفه تنها در برخورد با زیبایی متعالی است که به کمالی می‌رسد.

\*\*\*

• همین چند روز پیش بود که یو بوری کین<sup>۱</sup> ضمن سخنرانی دربارۀ آستروفسکی گفت که ما نمی‌توانیم نمایشنامه تاریخی داشته باشیم، چرا که ما اصلاً شخصیت نمونه نداریم (سخنرانی‌های این آدم یاوه و بی‌مایه است. فی‌المثل می‌گوید نمایشنامه‌نویس باید به تاریخ وفادار باشد، و بلافاصله هم دست به کار نمونه آوردن می‌شود و از خودش نقل قول می‌کند که شکسپیر نه به تاریخ، بلکه به واقعیت تاریخی (وفادار بود). وفاداری به واقعیت شاعرانه در انتقال واقعیت‌های تاریخی سرزمین ما چنان ظرفیتی دارد که با وفاداری مطلق به تاریخ هیچ قابل قیاس نیست.

\*\*\*

• تفاوت شیطان و انسان در چیست؟ در اثر کوتاه، وقتی فاوست از مفیستوفه‌لس می‌پرسد: «تو که‌ئی؟» پاسخ می‌شود: «بخشی از آن نیرو که می‌تواند همیشه سبب‌ساز تباهی باشد و با این همه آفریننده نیکی است.» دروغا! انسان می‌تواند کاملاً به‌مرغم خویش پاسخ دهد: «منم آن نیرو که جاودانه خواهان و مشتاق و آرزومند نیکی است و با این همه تنها تباهی می‌ورزد.»

\*\*\*

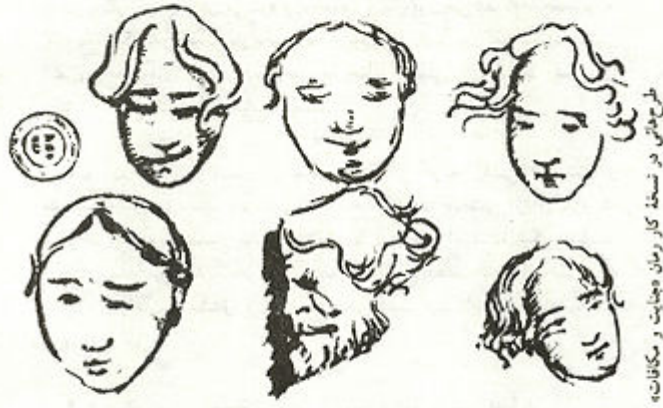
• خیلی‌ها در کار نوشتن، نوعی اطناب و درازنفسی فضل‌فروشانه را به‌عنوان سبک ادبی جا می‌زنند. من هر آنچه را که صلاح مردم است رُک و راست مطرح می‌کنم؛ در روزگار گذشته، چیزهایی را که اهل قلم می‌نوشتند، دست کم می‌شد خواند - مثلاً کارهای پلینسکی را - اما این روزها به‌اندازه یک کاری مملو از کاه چیز می‌نویسند تا یک جو فکر بسیار تاجیز را بیان کنند!

\*\*\*

• رئالیست‌ها اشتباه می‌کنند. چرا که انسان تنها در آینده یک کل بیوسته خواهد بود، و هرگز نمی‌توان او را تا بدین سطح که اکنون هست تنزل داد.

۱. Pyotr Boborykin (۱۸۴۶-۱۹۲۱) نویسنده روسی، مؤلف کتب سه‌گانه معروف نجسار و کی‌تی گوراد و گذر از کوهستان که در تمام آن‌ها به‌توصیف اتفاقات و موضوعات روزمره می‌پردازد.

# طرح‌های داستایوسکی



طرح‌هایی در سبک کار رمان و جهانیت و مکانات

آن گاه چهرهٔ او را در کنار یادداشت‌های خود نقاشی می‌کرد. گاهی نیز ابتدا در صفحه‌سی سفید از دفتر یادداشتش طرح یا طرح‌هایی می‌کشید و پس از آن به‌وصف خلقیات صاحب طرح می‌پرداخت. اما غالباً این هر دو کار را با هم و یکجا انجام می‌داد به‌طوری که مکمل یکدیگر می‌شدند.

داستایوسکی جز در یکی دو جای دفتر یادداشت خود به‌منظره‌سازی نپرداخته است. همیشه چهره‌هایی می‌کشید زخمی و خشن، به‌سبک گوتیک. که متعکس‌کنندهٔ اندیشهٔ اوست در باب نقشی که گرایش‌های مسیحی در سرشت و سرنوشت انسان بازی کرده

در حواشی دفترهای یادداشت داستایوسکی. کنار گزنده‌ها و زمینه‌سازی‌های داستانی که باید صفت «سریعاً دگرگون‌شونده» را نیز بدان‌ها داد. طرح‌هایی از چهره‌ها را هم نقاشی کرده است.

او پرداختن به‌طوهر اشخاص داستان را، در پیشبرد اثر، امری بنیادی می‌شمرد و می‌گفت به‌جزئیات چهره و اندام اشخاص داستان که پرداختن، نفسانیات و خلق و خوی آنان را نیز مشخص کرده‌نی. - بدین جهت بود که نخست یادفت تمام به‌ایضاح نفسانیات شخصیت داستانش می‌پرداخت و





فصد که حدس بزنم چه جور آدم‌هایی هستند، چه طور زندگی می‌کنند و کارشان چیست و حتی در این لحظه به چه فکر می‌کنند.»  
و این خود یکی از راز و رمزهای دقت غریب داستایوسکی است در پرداخت بیرونی و درونی اشخاص کارامازوف‌ها و جن‌زدگان.

طرح‌های داستایوسکی با آن خشونت و برهنگی و زمختی‌شان بیانگر تلاش نویسنده است برای کاوشن ژوایسای تاریک و ژرف روح آدمسی و جوهر جان او، و پشاه و بی‌تابیش...

است؛ یعنی موضوعی که مشغله ذهنی سال‌های سال او بود.  
طرح‌های داستایوسکی، به‌رحال، جزئی از کار نویسندگی اوست؛ طرح‌های خشن مربوط به‌رمان‌های چون جن‌زدگان و جنایت و مکافات، در واقع زمینه‌تی بوده است برای پرداخت شخصیت‌های غریب این رمان‌ها.

داستایوسکی در یادداشت‌هایی یک نویسنده می‌نویسد: «وقتی در خیابان‌های سن پترزبورگ برسه می‌زدم خوش داشتم در چهره مردم رهگذر به‌دقت نگاه کنم به‌این

